

شب و زمستان در شعر معاصر فارسی

دکتر سعید قره آقاجلو

عضو هیات علمی واحد خوی

چکیده

ادبیات هر ملتی بازگو کننده اندیشه‌ها و باورها، آمال و آرزوها، شیوه‌های حیات، پایداری در برابر ناملایمات و بالاتر از همه، آرمانها و اهداف آن ملت است که در طول سالها و قرن‌ها شکل گرفته و به منزله پلی بی نسلهای گذشته و آینده است. ادبیات فارسی با تاریخ هزار ساله و سیر تکاملی خود راه درازی را پشت سر نهاده؛ با موضوعات مختلف در حیطه اندیشه و صور خیال متنوع به دوره معاصر گام گذاشته است و همواره در سیر تکاملی خود برای دست یابی به اندیشه برتر بیش از پیش پربارتر بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

واژه‌های کلیدی :

شب، زمستان، نقد مسائل اجتماعی و سیاسی

در سیر تکاملی اندیشه‌ها و باورها و آرزوها و آمال فر دوسی در حماسه سرایی به اوج رسیده منوچهری و عنصری توصیفات زیبای طبیعی را وارد ادبیات فارسی کرده‌اند. سنائی عرفان، ناصر خسرو حکمت و سعیدی ادبیات تعلیمی را

رواج بخشیده و نظامی با پنج گنج خود ادبیات غنایی و عشق مجازی - البته نه از نوع شعرای سامانی - را رونق داد. مولوی عرفان را به نهایت بی‌نهایت رسانید و صائب تبریزی در قلمرو خیال نقش آفرینی کرد. تا اینکه در دورهٔ مشروطه با وارد شدن مسائل اجتماعی و سیاسی در نظم و نثر ادب فارسی، ادبیات به منزله خنجری برنده در دست ملت علیه حکام زمان شد. در حالیکه در دوره‌های پیشین از ادبیات درباری به عنوان وسیله‌ای برای عوام فریبی مردم استفاده می‌شد. با ورود موضوعات وطنی و سیاسی و اجتماعی به نظم و نثر، در ادبیات تحولی شگرف ایجاد شد و رونق جلالی تازه یافت. با این همه بی‌تأثیر از گذشته گهربار خود نیز نماند. بطوریکه با یک نگاه گذرا می‌توان دریافت ادبیات معاصر در بردارندهٔ تحولات هزار ساله ادب فارسی همراه با موضوعات اجتماعی است. اگر در دورهٔ کلاسیک غزلیات شسورانگیز و عرفان مولوی می‌درخشد، در دوره معاصر نیز عرفان زلال سهراب سپهری بر آن جاری است. اخوان خان هشتم را بعد از فردوسی می‌سراید و سیاوش کسرای با «آرش کم‌نگیرش» حماسه را رونقی دیگر می‌دهد. رهی معیری و فریدون مشیری و دیگر شعرای غنایی پرداز، سروصنوبر خرام حافظ و سعدی را تداوم می‌بخشد و در یک کلام راهی را که ادبیات کلاسیک در هزار سال طی نموده، ادبیات معاصر در کمتر از یک قرن آن را تجربه کرده است.

بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی یکی از موضوعات رایج در ادبیات معاصر است و نهال آن در دورهٔ مشروطه کاشته و پرورش یافته است، و تفاوت آن با دوره بعد از آن را چنین می‌توان گفت که در آن دوره گاهی به سبب جسارت بیش از اندازهٔ شاعران و گاهی به لحاظ آزادیهای مقطعی که با از دست

دادن جانها و دوخته شدن لبها به دست می‌آمد. از کلامی صریح و بیانی آشکار استفاده می‌شد. اما با پشت سر گذاشتن این دوره خونین و عدم توفیق در دستیابی به آمال و آرمانها و ثبات حاکمیت دیکتاتوری، این رویه منسوخ و به جای آن از کنایات و استعارات در قالب کلامی ابهام آمیز استفاده گردید، تا اینکه در اکثر اشعار دو معنی ظاهری و مجازی مد نظر قرار گرفت و با کاربرد همین رمزها و مجازها از نظر صور خیال بر زیبایی آن افزوده شد.

در این مقاله سعی بر این شده است تا از رمزها و استعارات شعر معاصر شب و زمستان مورد بررسی قرار گیرد تا باشد گوشه‌ای از اندیشه‌های خالصانه و ثبت وقایع زمانه بیان گردد.

یکی از مضامین رمزی در شعر ادبیات معاصر «شب زمستان و سرما» است و این در حالی است که شاعران دوره کلاسیک بیشتر توصیف ظاهری و بدون رمز از فصول سال را داشته‌اند. در دوره کلاسیک بهار فصل مورد توصیف شاعران بوده است حال آن که در شعر معاصر فصل زمستان باید برجسته‌تر از دیگر فصول مطرح شود و توجه شعرای معاصر به فصل زمستان با شبنم سرد و یخبندان در پرداختن به مسائل اجتماعی از چند نظر است:

زمستان فصلی است که در آن همه مردم از شدت سرما و یخبندان در خانه‌های خود پنهانند و از دیدار دوستان محروم، با هر نفس فضای سینه‌ها تنگ‌تر و تنگ‌تر شده، چون دیواری در برابر چشمان اندیشه بینندگان قرار می‌گیرد. گویی برف جامه سپید مرگ را بر پیکره جامعه پوشانیده است. شبی که با تاریکی و سکوت محض همراه است و در آن هیچ پرنده‌ای بر نمی‌زند. درها

بسته و دلها خسته و هیچ صاحب نفسی زهره قدم زدن در کوچه و باغهای شهر را ندارد. شبی سیاه و مرگ مرکب .

اگر شاعران دوره‌های پیشین به هنگام شب از دوری یار در سوز و گداز بودند. در دوره معاصر از سکوت و نبود آزادی در رنج و عذابند و اگر در قرون گذشته بهار فصل دیدار یار در گلزار بوده، در این دوره فصل آزادی و شکوفایی شایسته سالاری است.

شکل‌گیری عمده سیاسی اختناق و فضای انجماد اندیشه در شعر معاصر در دهه سوم است که در آن شاعرانی چون منوچهر شبیانی، فریدون توللی، هوشنگ ایرانی، ابتهاج و بالاخره نفس گرم و قامت اندیشه اخوان ثالث در روزهای سیاه و سردی و زمستان است. اما قصه شب که در آن کوه و دشت در خلوتی فسرده از «افسانه» شاعر نوگرا و پایه ریز شعر نو «نیما یوشیج» شروع می‌گردد که در آن داستانی غم‌آور را بیان می‌نماید:

در شب تیره، دیوانسه ای کـاـو
دل به رنگی گریزان سپرده،
در دره سرد و خلوت نشسته
همچو سساقه‌ی گیاهی فسرده

می‌کنند داستانی غم‌آور^(۱)

شب نیما داستانی است که وی «در ابرهای همچو خطی تیره روی کوه» ققنوس وار «دیوار یک بنای خیالی، می‌سازد» و برای رسیدن به صبح روشن به دنبال راه «شوریدگان این شب تاریک» است. و «پایان این شب خیزی به غیر روشن روز سفید نیست».

آری نیما با بیان شب و فسرده‌گی، کمرنگی زردی خورشید هزار ساله را در عصر خویش نمایان می‌سازد و خود آتش پنهان خانه را روشن کرده و در ساحل نوگرایی اوج می‌گیرد. اما با انتقادهای بادآسای مرغانی که بانگ سوزناک و تلخ او را در نمی‌یابند. سوخته وز آتش خویش ادامه راهش را اندوخته :

باد شدید می‌دمد و سوخته است مرغ
خاکستر تنسش را اندوخته است مرغ
پس جوجه‌هاش از دل خاکستر بسه دور^(۲)

نیما در اواخر دهه سوم سال ۱۳۲۹ در سوز اندرون دل « شب سرد زمستانی »^(۳) را به تصویر می‌کشد که در آن کوره خورشید روشنایی نمی‌سوزد و باد با کاج در میان کومه‌های خاموش می‌پیچد و روشنایی باریک را که یافته بود گم می‌کند. و یک سال بعد در درد دل با « مرغ آمین » به دنبال رستگاری بخشی است که مردم را از تیرگیهای اسارت به صبح روشن حریت و عافیت رساند. شب و جهانخواره‌ای که دشمن دیرین آدمی و آزادی است و کینه‌های جنگ ایشان در پی مقصود اختناق و سیاه بختی مردم همچنان هر لحظه بت طبلش می‌کوبد و مرغ آمین با یقین بر اینکه سرانجام شب تیره با روی کردن رستگاری به صبح روشن امیدواری خواهد انجامید، مژده پیروزی صبح بر تیرگی شب را می‌دهد.

در شبی این گونه با یی‌دادش آیین
رستگاری بخشش، ای شباهنگام، مآرا
و به ما بنمای راه ما به سوی عاقبتگاهی
هر که را - ای آشنا پرور بیخشا بهره از روزی که می‌جوید

— رنگاری روی خواهد کس—
و شب تیره بَدَل با صبح روشن گشت خواهد^(۴)

در چنین تیرگی و سردی هر مرغی در زیر چادر خفقان آور هیولای سیاه دیو « دره مرگ »^(۵) نالیده و کارنامه سیاه آن را به تصویر کشیده و نفرت خود را ابراز داشته است. کارنامه سیاه اختناقی که در آن بر پیکره مردان آزاده، هر شمع افروخته، چون میخهایی فرو شده و از داغ هر تۀ شمعی جویی از خون دویده است، و آوای و همناک پاسبان شب لزه بر اندام دیگران انداخته و « پر شده است ز کاپوسها »^(۶) و اما :

آن مرد

لب می‌گزد به دندان

شکیبا به سوز تن

با جرئت بر سوی تیرگیها

سنگین سنگین می‌گذارد دایم گام^(۷)

برف و زمستان نیز بر سوزش شب‌های دیجور در زیر چادر اختناق آور می‌افزاید و باد می‌توفد « راست چون روزنی از مرگ به غوغای حیات »^(۸) و در این میان آرزومندی در سردی و خاموشی مرگ دست می‌ساید و از خلوت تاریک افق، دیده به نور می‌بندد و :

می‌کشد آه، ولی دیر زمانی است که آه

منجمد گشته و افسرده در آن سینه سرد

می‌زند بانگ، ولی حنجره‌ای نیست که بانگ

ز آن به گوش آید و تسکین دهدش آتش درد.

فریدون توللی در شعر « دره مرگ » سیاهی سال ۱۳۲۰ و اختناق اهریمن بر جامعه را به تصویر می‌کشد و بانگ و شیون زخمیان اسیر در گودالهای سیاه را فریاد می‌کشد و چشمه بالندگی را خشک می‌بیند و به مردم هشدار می‌دهد :

دور شو ، دور که در سینه آن چشمه خشک
گرزه مار است که چنبر زده بر دامن سنگ
تشنه جان تو تا از بن دندان ستیز
به یکی گام، فرو درشیشان بار شرنگ.^(۹)

اما هوشنگ ایرانی با شعر « جزیره گمشده » به مردم آزاده و عامی امید می‌دهد که روزی شکنجه و رنجهای سرگردانی به سوی آن افسانه واقعیت و شهر امید و جزیره گمشده‌ها رهبری خواهد کرد؛ و برجهای عاج را به گردابها خواهد ریخت و زنجیرهای عقابان سرکش را خواهد گسست و چه چشمان گستاخی که از شرم فرو خواهد ریخت و :

پاهای عظیم آن سایه نزدیک شونده
که در خود خورشیدها پنهان دارد
بر آنها گذر خواهند کرد ...^(۱۰)

همچنانکه « سایه شبگیر » از این شب تنگ به تنگ می‌آید. آرزوی گشودن

پنجره صبح را می‌کند :

« دبر گاهی است که در خانه همسایه من خوانده خروس
وین شب تلخ عبوس
می‌فشارد به دلم پای درنگ »^(۱۱)

در دهه چهارم با کودتای ارتشبد زاهدی و شکست نهضت مردی در مرداد ماه ۱۳۳۲. امیدهای مردم در باز شدن روزنه صبح و پاره شدن زنجیرهای اسارت

به یأس تبدیل می‌گردد و بار دیگر زمستانی سرد و سرمایی سخت و سوزان بر جامعه حکمفرما می‌شود. چنانکه فریادگر شبهای سرد زمستان در سکوت توده‌های بلور آجین درختان، مهدی اخوان آن را به زیبایی به تصویر کشیده است:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار باران را ... (۱۲)

قدرت اختناق به حدی است که کسی جرأت آشنایی با کسی را ندارد. همه چون رماه‌ای رام سر در پیش انداخته‌اند و به فکر خویش در عبور از این برهه تارک و لغزاندند. آینده معلوم نیست که چه خواهد شد تنها زمان، زمان نگاه پیش پا قابل پیش بینی است. دست که خود نماد عقیده است، اگر کسی برای همفکری سوی آشنایی دراز کند به اکراه دست از بغل - که سینه و مخزن اسرار است - بیرون می‌آورد چرا که هر آن بیم آن است که دستش رو شود و دچار سرمای سوزان گردد. هر نفسی که کشیده می‌شود حلقه اختناق تنگتر و تنگتر می‌گردد تا اینکه چون دیواری در پیش چشم اندیشه بینایان می‌شود. با این اوصاف دیگر انتظاری از جمع دوستان و همفکران نمی‌توان داشت.

اخوان که نه وابسته غرب است و نه زنگی تبار و تنها و تنها ایرانی خالص و بی‌رنگ بی‌رنگ، در چنین فضایی چساره را در بی خودی از خویش می‌بیند. در فضایی غمگین و طاقت فرسا که سالها و ماهها از اختناق چون موج بر خود لرزیده است و نه مرگی در آن تاریکی است و نه رهایی از آن.

بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ که تمام آزادیخواهان به بند کشیده شده و خون سرکوب ملت همه جا را رنگین کرده است و آزادی کذایی در نبودِ آزاد مردان و به بندکشیدگان، اختناقی بیش نیست، و اخوان فریاد بر می‌دارد که سرخی آسمان سرخی لاله‌های به خون نشسته و آزادگی و رهایی نیست بلکه سرخی سرکوب و کشتار مردم است. هوا مسموم است و عقاید پنهان و مردم در فکر به سلامت بردن جان، مردم آزاده همانند درختان یخ زده و جامعه کاملاً دلمرده است و خورشید آزادی غبار آلوده و پنهان.

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان

نفسها ابر، دلها خسته و غمگین

درختان اسکلت‌های بلور آجین

زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه،

غبار آلوده مهر و ماه

زمستان است. (۱۳)

از جمله بهترین اشعار اخوان ثالث در تصویر جامعه اختناق زده که قشرهای مردم را در «درون کلبه بی روزن شب» و سالهای سیاه جامعه تفکیک می‌کند. شعر «سگها و گرگها»^(۱۴) است. اخوان در این شعر که در آذر ماه ۱۳۳۰ سروده است بیان می‌دارد افزایش ظلم و اختناق تدریجی است همانطور که بارش برق مثقال مثقال زمین را می‌پوشاند.

هوا سرد است و برف آهسته می‌بارد

ز ابری ساکت و خاکستری رنگ

زمین را بارش مثقال مثقال

فرستد پوشش فرسنگ فرسنگ

اخوان در این شعر از دو نماد برای دو قشر عمده جامعه یعنی «آزادگان و سرسپردگان» استفاده کرده است. گرگ که در ادبیات سنتی مظهر درندگی است، اما در شعر اخوان مظهر آزادگی و مبارزه است و سگ نشانه سرسپردگان و اذنا ب حاکمیت سیاه، چرا که ارباب با تکه‌ای نان و ته مانده‌های سفره خویش او را مطیع و فرمانبر خویش کرده است.

از نظر سرسپردگان و سگ صفتان نیز جامعه دچار تاریکی و توفندگی است اما آنان در پناه ارباب خویش به «عزیزم گفتن و جانم شنفتن» مشغولند و با کی از سرمای سخت زمستان ندارند و ارباب خویش را چه عزیز و مهربان که نمی‌دانند!

در دوره اختناق گاهی دیده می‌شود که خود سرسپردگان مورد خشم اربابان قرار می‌گیرند ولی بعد از فروکش کردن خشم ارباب باز مورد رحم و لطف وی قرار می‌گیرند و ارباب، خود دوباره اجازه سرسپردگی می‌دهد تا بار دیگر «سر بر کفش و پای او گذرانند» چرا که ستم پیشگان و همان اتکای ایشان به چنین سرسپردگی است.

ولی شلاق! ... این دیگر بلایی ست

بلی، اما تحمل کرد باید،

درست است اینکه الحق دردناک است،

ولی ارباب آخر رحمش آید.

اما آزادگی گرگ در برابر سگ از چند نظر در شعر مطرح است، اول اینکه تمام حیوانات از شیر و پلنگ تا شاهین و عقاب قابلیت رام شدن را دارند و تنها

گرگ است که قابل رام شدن نیست و آزادگان و مبارزان واقعی نیز هرگز از سازشگران نبوده و تن به ظلم و ستم‌های اربابان دوره‌های سیاه نمی‌دهند. دیگر اینکه گرگان در شب‌های زمستان گرسنه و بی توشه‌اند، آزادگان نیز به لحاظ محرومیت از امکانات رفاهی و چه بسا حیاتی همیشه در مانده و فقیر با شکمی گرسنه‌اند. اربابان دشتها در شبهای سرد زمستان هر جا که گرگ را بیابند، آماج تیرهای خود قرار می‌دهند. آزادگان نیز در دوره‌های سیاه هر جا که یافت گردند هدف گلوله‌های دشمنان آزادی قرار می‌گیرند؛ و تنها دلخوشی گرگان گرسنه و آزادگان تیر خورده آزادی و نگهبانی از آزادی است :

بنوش ای برف گلگون شو، برافروز
 که این خون، خون ما بی خانمان هاست
 که این خون، خون گرگان گرسنه ست
 که این خون، خون فرزندان سحر است
 □□□

عدالت را برقرار می‌کند و (سفره را می‌اندازد و نان و خوشی‌ها و حتی درمان دردها را نیز بین همه قسمت می‌کند).^(۱۹)

بالاخره در سال ۱۳۵۶ با شروع نهضت مردمی و انقلاب اسلامی افقهای صبح پیروزی از دور نمایان می‌شود و هریک از شاعران در تصویر این افقهای روشن اشعاری را می‌سرایند و با شکوفایی بهار در زمستان ۱۳۵۷ طعم شیرین پیروزی را به شعر خویش می‌افزایند.

غلامعلی حداد عادل با بیان (بهاری در زمستان) درسی از مقاومت و ایستادگی انسانها در برابر ظلم و ستم می‌دهد، چنانکه درختان در جنگل ، زمستان را در اثر مقاومت و ایستادگی به بهاری پر از شادی و شکوفایی بدل می‌کنند. و در

شعر (شبگیر) و (زندگی) فرخ تمیمی (چابک سوار) بر نرده‌های نقره‌ای صبح
تکیه می‌دهد و خود نیز شب را با تیغ صبح می‌برد و روز را در قابی از طلا به
روزن تقویم زندگی می‌آویزد :

« چابک سوار ، در شئل زرد آفتاب

از مرز شب گذشت

و

بر نرده‌های نقره‌ای صبح

تکیه داد »

« شب را با تیغ صبح بریدم

و روز را

در قابی از طلا

آویختم به روزن تقویم زندگی » (۲۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ارجاعات

- ۱- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، سیروس طاهباز، ص ۳۸ انتشارات نگاه ۱۳۷۱
- ۲- همان مرجع ص ۲۲۲
- ۳- همان مرجع ص ۴۸۷
- ۴- همان مرجع ص ۴۹۱
- ۵- شعر نواز آغاز تا امروز، محمد حقوقی ج ۱، ص ۱۹۸ نشر روایت ۱۳۷۱
- ۶- روشن تر از آغاز تا امروز، مرتضی کافی ص ۲۲۷ مؤسسه انتشارات آگاه ۱۳۶۸
- ۷- همان مرجع
- ۸- شعر نواز آغاز تا امروز، ج ۱ ص ۱۹۵
- ۹- همان مرجع ص ۱۹۸
- ۱۰- همان مرجع ص ۲۱۱
- ۱۱- راهیان شعر امروز، داریش شاهین، ج ۲ ص ۵۶ نشر آپادانا ۱۳۶۴
- ۱۲- مجموعه زمستان، مهدی اخوان ثالث (م. امید) ص ۹۷ انتشارات مروارید ۱۳۷۶
- ۱۳- همان مرجع
- ۱۴- همان مرجع ص ۶۴
- ۱۵- راهیان شعر امروز، ج ۱ ص ۱۲ انتشارات ارسطو ۱۳۴۹
- ۱۶- دیوان استاد شهریار، ج ۳ ص ۲۷۱ انتشارات رسالت، تبریز ۱۳۶۹
- ۱۷- شعر نواز آغاز تا امروز، ج ۱ ص ۳۷۶
- ۱۸- مجموعه اشعار فروغ، ص ۳ ث ۹۵ انتشارات نوید (آلمان غربی) ۱۹۸۹
- ۱۹- همان مرجع ص ۴۲۹
- ۲۰- شعر نواز آغاز تا امروز، ج ۲، ص ۶۹۰